

مشروعیت آن - به نام طبقه‌ی کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا - در بیرون کشیدن ارزش اضافی از طریق سیاسی بود. این نوع مشروعیت از قضای روزگار، با حاکم کردن قوانین بازار سرمایه‌داری که توده‌های مردم در آن نمی‌توانند هیچ‌گونه حق رأی منظمی حتا به مفهوم صحه گذاشتن بر چیزی داشته باشند، کاملاً ناسازگار بود. برقراری بازار کار و بنابراین قرار دادن نیروی کار در معرض «احکام آهنین» «عقلانیت اقتصادی» آن، تا زمانی که سازمان‌های غیر حزبی در محل کار و برخورد غیر قابل پیش بینی شان برجای می‌ماند، - برخوردی که به دنبال اصلاحات آغاز شده‌ی بلافاصله پس از اعلام عمومی «گلاسنوست» و «پرستروئیکا» از سوی گرباچف غیر قابل پیش بینی شده بود - به هیچ روی امکان پذیر نبود. در واقع انتقاد از «دموکراسی» از سوی «دموکرات‌ها» بی‌کی طرفدار تعلیق یا از بین بردن کامل آن بودند، آهنگ هرچه شدیدتری به خود گرفت. به قول یکی از آنان: «دموکراسی هرگز نمی‌تواند پیش از برقراری بازار برقرار شود. دموکراسی نتیجه‌ی وجود بازار است» (۲۴۵).

نکته‌ی مهم آن که بوریس یلتسین برای گشودن این «گره کور» از بهار ۱۹۹۱ فعالیت‌های حزبی را در کارخانه‌ها با یک فرمان به عنوان رئیس جمهور روسیه ممنوع کرد. مشکل اما، بزرگتر از آن بود که بتوان آن را به شیوه‌ی «تدریجی و کم‌کم» حل کرد. برای حل معضل مربوط به رابطه میان «دموکراسی» و «بازار» به شیوه‌ای که مقبول دموکرات‌های پرستروئیکا باشد، به اقدامات جدی‌تر نیاز بود. بحث و جدل‌های آکنده از خشم، در این باره از همان سال ۱۹۹۰ آغاز شد و در ۱۹۹۱ شدت گرفت. مارشال سرگئی آخرومیف (S. Ackromeyev) مشاور نظامی گرباچف که بعد به طور اسرار آمیزی خودکشی کرد، در یک مقاله‌ی جدلی شدید به یکی از زرنگترین سیاستمداران بوقلمون صفت که در آن موقع نزدیک ترین مشاور یلتسین بود، با چنین لحنی حمله می‌کند:

«به آقای دکتر آرباتوف تبریک می‌گویم: او وفادارانه به نیکیتا خروشچف، لئونید برژنف و یوری آندروپوف خدمت کرد، سپس به خدمت میخائیل گرباچف درآمد؛ او به مدت ۲۰ سال یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست بود و برای پیشبرد امر سوسیالیسم کار کرد؛ و اکنون معاون یلتسین است. به نظر می‌رسد او سرانجام موفق به یافتن رهبری شده است که هم فکر او باشد. جالب خواهد بود بدانیم که آیا آقای دکتر آرباتوف در حزب کمونیست باقی خواهد ماند یا نه؟» (۲۴۶).

ژنرال آخرومیف زنده نماند تا پاسخ این سؤال خود را، آن هم به غیر منتظره ترین شکل دریافت دارد. نشان به آن نشان که آقای دکتر آرباتوف، مجبور به ترک حزب نشد. آن هم نه به علتی غیر قابل تصور که گویا او می‌خواست به یکی از تمهیدات گذشته اش وفادار بماند، بلکه به

علت آن که دیگر چیزی نمانده بود که او بخواهد آن را ترک کند. چرا که دبیر کل حزب، میخائیل گرباچف با یک فرمان حزب را منحل کرد. به قول روی مدودف، یکی از مخالفان پیشین رژیم «این یک خود کشی سیاسی است. گرباچف به مقام رهبری حزب کمونیست شوروی برگزیده شد. او با انحلال حزب، زیر پای خود را خالی کرده و بنیان مشروعیت خود را به عنوان یک رهبر از میان برده است. آیا می توان تصور کرد که جولینو آندرئوتی، حزب دموکرات مسیحی ایتالیا را غیر قانونی اعلام کند؟ اگر چنین کند، روز بعد او را وادار به استعفا از دولت خواهند کرد. این است آنچه بر سر گرباچف خواهد آمد» (۲۴۷). گرباچف البته با انتصاب خود به مقام ریاست جمهوری اتحاد شوروی، فکر می کرد پیش بینی های لازم را در جهت حفظ بالاترین مقام سیاسی تصمیم گیرنده، کرده است. صرف نظر از این که بر سر حزب چه خواهد رفت. محاسبه ی غلط او اما در آنجا بود که تصور فروپاشی خود اتحاد شوروی را نکرده بود.

آنچه مسأله را به اوج خود رساند، عبارت از شکست فاجعه بار سیاست های پرستروئیکای گرباچف و موفقیت احتمالی خواست گسترده ی مردم مبنی بر گزیدن کسی دیگر به جای او به مقام دبیر کلی حزب بود. شگفت آن که این مقام او تنها با فرمان یلتسین علیه سازمان های حزبی کارگاه ها نجات یافت. مدودف روند وقوع حوادث را چنین بیان می کند:

«او [گرباچف] را در همان کنگره ی ماه ژوئیه از کار برکنار می کردند. من برای اثبات این مسأله، اطلاعات کافی در اختیار دارم. ده ها قطعنامه از کمیته های محلی به دست دبیر کل حزب رسیده بود. شصت درصد این ها خواستار برکناری گرباچف از مقامش بودند. بسیاری از آنان خواهان اخراج او از حزب بودند. مثل روز، روشن بود که همه اعتقاد خود را به او از دست داده بودند. در این هنگام اما، یلتسین اعلام استقلال خود را صادر کرد و همه از این که چه خواهد شد، می ترسیدند. او ممنوعیت فعالیت حزبی در کارخانه ها را آغاز کرد. بسیاری از رؤسای حزب فکر می کردند باز هم گرباچف تنها کسی خواهد بود که می تواند رزق و روزی شان را حفظ کند. این است دلیل آن که آن ها بلافاصله او را از کار برکنار نکردند. تشنج اما، به غایت شدید بود» (۲۴۸).

فرمان انحلال حزب بلافاصله پس از کودتایی صورت گرفت که گرباچف شگفت آورترین نقش را در آن بازی کرد. هنگامی که دبیر کمیته حزبی در مسکو دستگیر شد و جلو دوربین از او پرسیدند نقش او در «کودتا» چه بوده است؟ او جواب داد: «کدام کودتا؟ این یک سیاه بازی بود». به هر حال اما، ماهیت کودتا هر چه بوده باشد، آنچه در مورد افراد دست گیر شده گفته می شود چنین است:

«مدتی است در مسکو این شایعه وجود دارد که محاکمه ی رهبران کودتا در پشت درهای

بسته انجام خواهد شد ... دادگاه اگر حقیقت، تمام حقیقت و هیچ چیز جز حقیقت را در باره ی «توطئه ی رهبران شوروی» بر ملا نکند، هم این دموکراسی نوپا و هم اعتبار دو پرزیدنت - گرباچف و یلتسین - ممکن است به طور جبران ناپذیری آسیب ببیند ... بنا به روایتی، محفل بالاترین رهبران که از وقوع کودتا اطلاع داشته اند، بسیار فراتر از معدودی می رود که اکنون در مرکز شماره ۴ رماند (Remand) بازداشت هستند و شامل خود گرباچف هم می شود...

احتمالاً اسرار موجود در حوادث ماه اوت بیش از آنست که حتا در صورت وجود یک محاکمه ی باز و آزاد هرگز بتوان برای همه ی سوال ها پاسخی یافت. حدس و گمان هایی نیز مبنی بر آن وجود دارد که سه نفر از توطئه گران اصلی کودتا مدت زیادی زنده نخواهند ماند: مردم می گویند یکی از آن ها ممکن است در اثر سکتة ی قلبی یا مغزی درگذرد، دیگری از سیروز کبد خواهد مرد و به سلول سومی، مقداری سم به طور قاچاقی وارد خواهد شد. با توجه به یک سلسله خودکشی ها که بلافاصله پس از کودتا روی داده است، (۲۴۹) اتفاقهای بالا نیز خیلی غیر محتمل به نظر نمی رسد» (۲۵۰).

طبیعتاً، «حقیقت، تمام حقیقت و هیچ چیز جز حقیقت در باره ی توطئه ی رهبری شوروی» با محاکمه ای که به راستی نمی توان محاکمه نامید، هرگز بر ملا نشد. همان گونه که پیش بینی می شد، محاکمه ای هم نمی توانست وجود داشته باشد، چرا که متهمان تهدید کرده بودند اسرار فراوانی را در باره ی آن عاملان واقعی که هرگز محاکمه نشدند، افشا خواهند کرد. حقیقت آنچه را که در ماه اوت ۱۹۹۱ در مسکو روی داد اگر هرگز بتوان فهمید، زمانی بسیار طولانی انتظار برای آن لازم است. آن چه اکنون می توانیم از خود بپرسیم، این است که: دست آورد واقعی آنچه رخ داد چه بود؟

جا به جایی مقام های مسئول از گرباچف و همکارانش به «دموکرات ها» ی نوع یلتسین، تأکیدی بر ابلهانه بودن اعلام های مکرر و بی پایان گرباچف بود مبنی بر این که «هیچ آلترناتیو دیگری وجود ندارد». و این بلاهت ابتدا با کنار زده شدن سرچشمه ی این افکار داهیان و سپس بازنشسته شدن او، درست مانند روح همزادش در انگلیس، یعنی مارگارت تاچر به اثبات رسید. از آن مهم تر اما، انحلال حزب کمونیست شوروی به فرمان دبیر کل آن حزب بود. چرا که با این کار مانع اصلی بر سر راه مسیر انتخاب شده، یعنی احیای سرمایه داری از طریق ایجاد بازار کار و کالا از میان برداشته شد.

حذف ابهام ها، از طریق حذف اشکال قدیمی مشروعیت بخشیدن به نظام سرمایه ی مابعد انقلاب و بازشدن راه برای تبدیل نمودهای شخصی سرمایه ی نوع شوروی به سرمایه داران خصوصی تمام عیار اما، به معنای آن نیست که احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی سابق، به

طرحتم به پیروزی خواهد رسید. آنچه مسلم است این است که نه تنها اصلاحات نوع پرستروئیکا، بلکه نظام استالینی پیش از آن نیز با شکست روبه رو شد. این دو شکست اما، هر چه هم پریهاو باشد، به معنای رسیدن به یک پیروزی نیست. زیرا لااقل تاکنون و با گذشتن بیش از ۱۲ سال از زمانی که گرباچف به عنوان رهبری «که می توانیم با او کار کنیم» مورد مرحمت مارگارت تاچر قرار گرفت هم چنان هیچ یک از مشکلات وخیم که نظام پسا سرمایه داری شوروی گرفتار آن بود، حل نشده است. امروزه، باوجود آنکه هنوز پی آمدهای بیکاری فاجعه باری که حاکمیت کامل قوانین بازار بر تولید کالا و بازار کار وابسته به آن لاجرم به دنبال خواهد آورد، به هیچ رو خود را آشکار نکرده است و برغم «توصیه های عقلایی اقتصادی» که دائم از غرب و به ویژه از دبیران و نویسندگان اصلی اکونومیست لندن می رسد، بحران موجود در آن کشور به مراتب وخیم تر از پیش است. تنها تجدید ساختاری که تا اندازه ای شانس پیروزی بی دردسری داشت، عبارت از آن نوعی بود که می بایست احکام بنیانی نظام بازتولید بعد از انقلاب و فرآیند کار متضاد و خصمانه ی آن نظام را تغییر می داد. اما با وجود این واقعیت که پارامترهای اصلاحات «پرستروئیکا»، پیش فرض خود را بر ادامه ی حاکمیت سرمایه ی مابعد انقلاب گذاشته بود، دنبال کردن چنین مسیری آشکارا امکان پذیر نبود. پرستروئیکایی که بی مشارکت مردم و علیه مردم بود، لاجرم می بایست شکست می خورد. اکنون حتا مجله ی اکونومیست تنها می تواند «ساختمان دردناک سرمایه داری» را وعده دهد. اما، «حقیقت، تمام حقیقت و هیچ چیز جز حقیقت» از این لحاظ شامل این نتیجه گیری بسیار غیر اطمینان بخش [برای اینان] نیز هست که طنین درد «ساختمان دردناک سرمایه داری» پیش بینی شده، بسیار فراتر از مرزهای اتحاد شوروی سابق خواهد رفت.

پانویس‌ها

- ۱ - مارکس، گروندریسه (به زبان انگلیسی - چاپ پنگوئن) صفحات ۸۸ - ۴۸۷
- ۲ - مارکس، سرمایه، جلد اول، صفحات ۵۸ - ۳۵۷
- ۳ - همانجا، صفحات ۵۹ - ۳۵۸
- ۴ - مارکس، گروندریسه، صفحه ۴۸۹
- ۵ - همانجا، صفحه ۵۱۲
- ۶ - همانجا، صفحات ۹۵ - ۴۹۱
- ۷ - همانجا، صفحه ۴۸۸ - ملاحظه می‌کنیم که اصطلاح «از پیش تعیین شده» توسط شخص مارکس، که این همه متهم به «جبرگرایی خام اقتصادی» می‌شود، به منظور تأکید، با حروف ایتالیک (کج) نوشته شده.
- ۸ - مجموعه آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی - جلد پنجم، صفحات ۹ - ۴۸
- ۹ - «ارضای نخستین نیاز، عمل برآوردن نیاز و ابزار به دست آمده برای ارضای آن، به نیازهای تازه منجر می‌شود؛ و این ایجاد نیازهای جدید نخستین عمل تاریخی است» (همانجا، صفحه ۴۲)
- ۱۰ - مجموعه آثار، جلد ۶، صفحه ۱۲۷
- ۱۱ - «از آنجا که صنعت دستی (Handicraft) زیربنای صنعت کارگاهی (Manufacturer) است و از آنجا که سازو کار (مکانیسم) صنعت کارگاهی در مجموع دارای هیچ چارچوب و محدوده‌ای جز خود کارگران نیست، بنابراین سرمایه مجبور است، پیوسته با نافرمانی کارگران دست و پنجه نرم کند. به قول آقای Ure «واقعیت این است که هرچه کارگر ماهرتر باشد، به همان اندازه نیز می‌تواند با اراده‌تر و سرکش‌تر باشد و بدیهی است به همان اندازه نیز به عنوان جزئی از یک سیستم مکانیکی، کم‌تر مناسب به کار گرفته شدن است... او می‌تواند به کل این سیستم ضربه وارد کند». بنابراین در تمام طول دوران صنایع کارگاهی با اظهار نارضایتی از عدم رعایت انضباط از سوی کارگران مواجه هستیم» (مارکس، کاپیتال، جلد اول - چاپ مسکو - ۱۹۵۸ - صفحه ۳۶۷).
- ۱۲ - پل باران - اقتصاد سیاسی رشد - (به زبان انگلیسی) - چاپ مانتلی ریویو - ۱۹۵۷ - صفحه XX.

۱۳ - مارکس، سرمایه، جلد اول (به زبان انگلیسی) صفحات ۳۲ - ۳۳۱

۱۴ - مجموعه‌ی آثار، جلد ۶، صفحه ۱۳۴

۱۵ - گروندریسه - چاپ پنگوئن، ۱۹۷۳ - صفحه ۳۹۶.

۱۶ - همانجا، صفحه ۴۰۱ - ۳۹۹

۱۷ - در این رابطه به اثر کلاسیک هری بریورمن، زیر عنوان :

(Laber and Monopoly capital : The Degradation of work
in 20th century-1974- Monthly Review).

و مجموعه‌ی مقالات زیر عنوان :

(Technology, The labor process and working class - Monthly Review
Press - 1976)

هم چنین به شماره‌ی ویژه‌ی نوامبر ۱۹۹۴ مجله مانتلی ریویو به مناسبت بزرگداشت کتاب
هری بریورمن مراجعه شود.

۱۸ - افسانه‌ی مجیزگویان در باره «حاکمیت مصرف کننده» را با واقعیت چنین دگرگونی‌هایی
مقایسه کنید.

۱۹ - چارلز بیج (Charles Babage)، متفکری دوران‌دیش و دارای علاقه‌ی عمیق به مسائل
عملی بود. او طرفدار بهره‌گیری تولیدی از انرژی امواج دریا، آن هم در دهه‌ی سوم قرن ۱۹ بود.
بیج بنیان‌گذار «علم شمارش» بود و حتا اولین کامپیوتر (مکانیکی) را ساخت، منتها مقیاس
مورد نظر او برای ساختن آن، چنان عظیم بود که اتمام آن را ناممکن ساخت. او در سال ۱۸۱۶
عضو «جامعه سلطنتی» انگلیس شد، اما به شدت به شیوه‌ی گردش کار این بنیاد (به دلیل
دخالت اشراف در آن) انتقاد داشت. از این رو به بنیان‌گذاری «انجمن بریتانیایی»، چون بدیلی
در برابر «مجمع سلطنتی» (سال ۱۸۳۱) به صورت نهادی مردمی‌تر برای پیشبرد امر دانش کمک
فراوان کرد. کتاب او زیر عنوان «در باره‌ی اقتصاد، ماشین و صنایع» با موفقیت فراوان روبرو
شد. ۳۰۰۰ نسخه چاپ اول آن در همان ماه‌های اول پس از انتشار در ۱۸۳۲ به فروش رسید.
چند هزار نسخه‌ی دیگر نیز در ماه‌ها و سال‌های بعد به فروش رفت. و این به رغم انتقادهای
شدیدی بود که او در چاپ‌های بعدی کتابش از رفتار مشکوک «تجارت» و فعالیت‌های
انحصاری آن می‌کرد.

۲۰ - چارلز بیج - در کتاب «در باره‌ی اقتصاد، ماشین و صنایع»، چاپ چهارم - چارلز نایت،
لندن - ۱۹۳۵ - صفحه ۱۱ و ۱۲.

۲۱ - همانجا، ص ۶.

- ۲۲- همانجا، ص ۸ .
 ۲۳- همانجا، ص ۲۹۷ .
 ۲۴- همانجا، ص ۲۸۵ .
 ۲۵- همانجا، ص ۲۸۶ .
 ۲۶- همانجا، ص ۲۹۲ .
 ۲۷- همانجا، ص ۱۵۰ .
 ۲۸- همانجا، ص ۱۴۸ - ۱۴۹ .

۲۹- بیج را حتا می توان بنیان گذار علم مدیریت - آن هم ۸۰ سال پیش از فردریک تیلور (F.W. Taylor) - دانست. تفاوت دیدگاه‌های این دو را تا حدی می توان به حساب مرحله‌ی بسیار پیشرفته تر تکنولوژی سرمایه داری در زمان تیلور گذاشت. از آن مهم تر اما، تفاوت شیوه‌ی برخورد آنها با اتحادیه‌های کارگری یا «اتحادیه‌ها» (Combinations) است. زیرا، در حالی که بیج در صدد برداشتن موانع و محدودیت‌های ساختگی از سر راه این اتحادیه‌هاست - حتا با وجود این که او اعتقاد راسخ دارد که در «نظام جدید صنعتی» هیچ نیازی به «اتحادیه‌های» جداگانه کارگری نخواهد بود- تیلور، دشمن سرسخت اتحادیه‌های کارگری است.

ببج با تاکید دائم بر اهمیت اندازه گیری‌های دقیق و محک زدن به صحت پدیده‌ها، کوشش داشت برتری تولیدی ماشین‌ها را به چنان شکل بهینه‌ی بی در آورد که تسلط کنترل آن‌ها بر عامل انسانی تثبیت گردد. او فرایند این کار را چنین توضیح می‌دهد:

«امتیاز بزرگی که می توان از ماشین به دست آورد این است که، می توان مانعی در برابر بی دقتی، تنبلی و تقلب عامل انسانی به وجود آورد... مفیدترین ترفند از این نوع شاید ابداع باشد که کمک کند تا پی بریم یک نگهبان تا چه اندازه گوش به زنگ کار است. این ابداع عبارت از دستگاهی است متصل به ساعتی دیواری که در اطاقی غیر قابل دسترس نگهبان قرار دارد. این نگهبان موظف است ضمن گردش‌های خود، هر ساعت یک بار ریسمانی را که در نقطه‌ی معینی در مسیرش قرار دارد، بکشد. این ابزار که به درستی «خبرچین» نام گرفته است، صاحب کارخانه را آگاه می‌کند که آیا نگهبان گردش‌های مربوط را ضمن شب انجام داده است یا نه، و اگر نداده، این وقفه در چه ساعتی بوده است» (همانجا صفحه ۵۴ - ۵۵)

در مجموع اما، برخورد او با کارگران، برخورد یک «سرمایه دار روشن ضمیر» است. بطوری که استثمار مضاعف کارگران را از طریق وادار ساختن آنان به خرید مایحتاج خود از فروشگاه‌های داخل کارخانه با قیمت‌های سرسام آور، به شدت محکوم می‌کند. و (گرچه به شکل ساده لوحانه) طرفدار انجام اقداماتی برای تخفیف رنج‌های شدیدی است که کارگران بیکار در مواقع

«اشباع بازار» تحمل می کنند. بیج حتماً با ارائه پیشنهادی کاملاً آرمان گرایانه برای ایجاد «یک نظام جدید صنعتی»، ناخواسته نشان می دهد که تخیلات مربوط به برقراری نوعی «سرمایه داری مشارکتی و مردمی» از همان آغاز دوران سرمایه داری وجود داشته است. او نیکی های نظام مورد نظر را چنین توصیه می کند:

«من بر این باورم، که هر کشوری نظامی از این نوع برای گردش کار صنایع خود اتخاذ کند، قدرت تولید آن، به طور وسیع افزایش خواهد یافت؛ و کشور ما به دلیل هشیاری طبقه کارگرش و سطح بالای دانش این طبقه بیش از هر کشور دیگر، ابزار و وسایل پیاده کردن چنین کاری را دارد».

«این سیستم به طبع در شهری بزرگ و با پیوستن جمعی از آینده نگرترین و فعال ترین کارگران آغاز خواهد شد. نمونه ی آن ها در صورت موفقیت، توسط دیگران دنبال می شود. سپس سرمایه داران کوچک به آن ها خواهند پیوست. افزایش چنین کارخانه هایی ادامه خواهد یافت تا حدی که رقابت، سرمایه داران بزرگ را نیز وادار خواهد کرد همین سیستم را اتخاذ کنند. در نهایت تمام استعداد های همه ی انسان های دست اندر کار صنعت، بر روی یک هدف متمرکز خواهد شد که: هنر تولید فرآورده ی خوب با ارزان ترین هزینه ی ممکن است»
(همانجا، صفحه VIII).

از آنجا که بیج بر این باور است که تضاد میان کار و سرمایه موجب ضایعات فراوان و پیچیدگی های غیر ضروری می شود، دلیل اصلی او برای پیاده کردن نظام جدید خود، برطرف کردن این تضادهاست. نظام او به صورت یک مؤسسه ی تعاونی، مرکب از بهترین کارگران (که پس اندازه های خود را سرمایه گذاری می کنند) و برخی از سرمایه داران کوچک، کار خود را آغاز می کند. و در دفاع از این نظام می نویسد:

«یکی از نادرست ترین و ناگوارترین عقایدی که بر کارگران بسیاری از کشورهای صنعتی غالب است، این است که منافع آنان با منافع کارفرمایان در تناقض است. پیامد چنین چیزی آن است که گاه به ماشین های ارزشمند بی توجهی می شود و حتا گاه در خلوت به آنها آسیب وارد می آید. در مورد اصلاحاتی که از سوی صاحب کار صورت می گیرد، نیز قضاوت درستی نمی شود و استعداد و تیزبینی کارگران در راه بهبود فرایند کاری که به آن گمارده شده اند به کار نمی رود» (همانجا، صفحه ۲۵۰). او مزیت های سیستم پیشنهادی خود را چنین جمع بندی می کند:

«نتایج چنین ترتیباتی در کارخانه به قرار زیر است.

۱- هر فرد مشغول به کار در مؤسسه دارای منافع مستقیمی در رونق کار آن خواهد بود، چرا

- که هر موفقیت یا شکست، تقریباً بلافاصله در پرداخت حقوق او تأثیری مشابه خواهد گذاشت.
- ۲ - هر فرد دست اندر کار در کارخانه در پیش‌گیری از هرگونه اتلاف یا اختلال در کار هر یک از قسمت‌های کارخانه منافع بلافصلی خواهد داشت.
- ۳ - مجموع استعدادهای افراد با توانایی کامل متوجه بهبود کار تمام بخش‌ها خواهد گردید.
- ۴ - جز کارگرانی با خصلت‌ها و کیفیات برجسته، هیچ‌کس در چنین مؤسسه‌ای راه نخواهد داشت.
- ۵ - اگر به هر علتی وضع «اشباع» در بازار پیش‌آید، در جهت کاهش هزینه‌ی تولید مهارت بیشتری به کار خواهد رفت.
- ۶ - امتیاز دیگری که کم‌اهمیت نیست، عبارت از حذف کامل هرگونه دلیل واقعی یا خیالی برای ایجاد «اتحادیه» (کارگری) خواهد بود. بدین ترتیب، کارگران و سرمایه‌داران، چنان در هم خواهند آمیخت و چنان منافع مشترک آشکاری خواهند داشت و مشکلات و گرفتاری‌های آنها به طور متقابل چنان قابل درک خواهد بود که به جای ایجاد اتحادیه به منظور فشار بر یکدیگر، تنها اتحادیه‌ای که وجود خواهد داشت، عبارت از قوی‌ترین اتحاد میان دو طرف برای چیرگی بر مشکلات مشترک آنها خواهد بود» (همانجا صفحه ۲۵۷)
- بج‌البته به هیچ‌رو از دیدن این واقعیت ناتوان نیست که:
- «قانع کردن سرمایه‌دار بزرگ به وارد شدن در هر سیستم که شیوه‌ی تقسیم سودها را تغییر دهد، کار مشکلی خواهد بود. بنابراین انجام هر تغییری را باید از سرمایه‌داران کوچک، یا قشر بالای کارگرانی که دارای دو خصلت فوق هستند، انتظار داشت» (همانجا، صفحه ۲۵۴)
- او به درستی پی برده است که کاهش سهم سرمایه‌دار از سودهای حاصله - واقعیتی است که او به راحتی می‌پذیرد، در اثر طرح پیشنهادی وی الزاماً روی خواهد داد - می‌تواند موانع بزرگ بر سر راه اتخاذ چنین سیستمی به وجود آورد. اما، تلاش دارد با پیشنهاد یک «تأثیر فرضی» که (در آرزوی او) توانائی حل مسأله را دارد، بر این مشکل فائق آید:
- «یکی از مشکلات موجود بر سر راه چنین سیستمی این است که سرمایه‌داران به تصور آن که کارگران سهم بیش از اندازه بزرگی از سود را به خود اختصاص می‌دهند، از دست یازیدن به این کار ترس خواهند داشت؛ و این حقیقت دارد که کارگران، در آغاز سهم بزرگتری از سود خواهند برد. اما به طور هم‌زمان، فرض بر این است که شیوه‌ی عملی کل سیستم چنان است که مجموع سود را به طور چشم‌گیری افزایش خواهد داد، و در این صورت سهم کوچک‌تری که در آن موقع به سرمایه اختصاص داده می‌شود، در واقع بیش از سهم بزرگ‌تری است که در سیستم کنونی به

دست می‌آورد» (صفحه ۲۸۵)

فردریک تیلور، در واقع با نسخه برداری تقریباً کامل از بیج است که پیش نهاد می‌کند: «انقلاب بزرگی که با انجام مدیریت علمی در شیوهی تفکر دو طرف (کار و سرمایه) روی خواهد داد این است که هر دو، چشم از تقسیم مازاد (سود) به عنوان مهم ترین موضوع برمی‌دارند و به اتفاق یکدیگر توجه خود را به بالا بردن حجم سود معطوف خواهند کرد تا جایی که مقدار این سود آن چنان بزرگ خواهد شد که دیگر نیازی به جنگ و دعوا بر سر چگونگی تقسیم آن نمی‌ماند» (کتاب «متفکران مدیریت» تألیف آنتونی تیلت، توماس کیمپنر و گوردون ویلز - انتشارات پنگوئن - ۱۹۷۰ - صفحه ۸۸)

تفاوت بزرگ در آن است که طبق پیشنهاد بیج، کارگران با شرکت در نوعی نظام «تعاونی» با سرمایه داران، تا حدی در کنترل امور دخالت دارند، در حالی که در سیستم تیلور، اثری از دخالت کارگران در امور دیده نمی‌شود.

غیر واقعی بودن ناکجا آباد بیج اما، تنها ناشی از ناتوانی او در درک ریشه‌های تضاد میان کار و سرمایه و آشتی ناپذیری نهایی این دو نیست. آن چه به همان اندازه اهمیت دارد، این است که او از درک گرایش سرمایه به تمرکز و تراکم و فهم این واقعیت ناتوان است که تا زمانی که در چارچوب نظام سرمایه بمانیم، بر سر راه این گرایش هیچ مانع پایداری نمی‌توان گذاشت.

او با تصور بازگشت به صنعت خانگی (درست مثل بعضی‌ها که امروز از «اقتصاد کلبه‌ای» (Cottage Economy) به کمک تکنولوژی کامپیوتری در آینده صحبت می‌کنند)، حتا در صدد ابداع نوعی نیروی تکنولوژیک ضروری و هم ساز با ناکجاآباد سازمان اقتصادی خویش است. تو گوئی که تمرکز هرچه بیشتر ثروت صرفاً نتیجه‌ی عوامل تکنولوژیک است:

«اگر بتوان شیوه‌ای برای انتقال نیرو به جاهای دور دست، بی اتلاف انرژی در اثر اصطکاک کشف کرد و به طور هم زمان مقدار انرژی مصرف شده در هر لحظه‌ی معین را اندازه گیری کرد، احتمال دارد تغییر چشم گیری در بسیاری از بخش‌های سیستم کنونی صنعت صورت بگیرد. در آن صورت می‌توان چند موتور مولد نیروی مرکزی در شهرهای بزرگ مستقر ساخت و هر مقدار انرژی که برای انجام کار هر کارگری لازم است به خانه اش فرستاد. بدین ترتیب - و در صورتی که این کار سودآورتر باشد - ممکن است در مواردی چنان تغییراتی به وجود آورد که بتوان از سیستم صنایع بزرگ به نظام صنعت خانگی برگشت، (همانجا، صفحه ۲۹۰).

همان گونه که همه می‌دانیم، درست برخلاف انتظار بیج، کشف الکتریسته و برقراری شبکه‌های نیرو - هم شبکه‌های برق و هم گاز - چه در سطح ملی و چه بین المللی، نه تنها موجب عدم تمرکز و برگشت به «صنعت خانگی» نشد، بلکه به تمرکز و تراکم هرچه بیشتر صنایع در نظام

سرمایه داری کمک فراوان کرد.

۳۰- «رساله در باره‌ی تاریخ جامعه‌ی مدنی» (۱۷۶۷) نوشته‌ی آدام فرگوسن - انتشارات دانشگاه ادینبورگ (۱۹۶۶) با پیش‌گفتاری از دنکن فوربز (صفحه ۲۴۵).

۳۳- «قصه‌ی زنبورها: یا فساد خصوصی و منافع عمومی آن»، نوشته‌ی برنارد مندویل - چاپ پنگوئن، ۱۹۷۰، صفحه ۳۶۹

۳۴- مندویل از کنار زدن معنویات اخلاقی به نفع نظریه‌ی «ننگین» و دنیوی نیکی و بدی که در چارچوب کمک به افزایش ثروت جامعه بگنجد، ابائی ندارد.

«مذهب یک چیز و کسب و کار چیز دیگری است. کسی که هزاران همسایه‌ی خود را می‌آزارد، اما پیچیده‌ترین دستگاه را اختراع می‌کند، به درست یا به غلط، بهترین دوست جامعه است» (همانجا، صفحه ۳۵۸)

به همان گونه، از نظر او «مردمداری» خصلتی نیست که طبیعت از راه نیکی در انسان به ودیعه گذاشته باشد، بلکه ثمره‌ی برخورد عوامل مختلفی است که با تلاش به دست می‌آید. چرا که: «مردمداری انسان تنها برخاسته از این دو چیز است: یکی امیال گوناگون او و دیگر، آن مقاومت دائمی، که هنگام کوشش خود برای برآوردن این امیال با آن روبه‌رو می‌شود» (همانجا، صفحه ۳۴۷).

برداشت مندویل پیرامون این موضوع در جمله‌ی زیر خلاصه می‌شود:

«من از آن رو به خود می‌بالم که نشان داده‌ام، نه خصلت‌های محبت‌آمیز و احساسات مهربانانه و نه نیکی‌های واقعی جزو طبیعت انسان است. بلکه آن‌ها را می‌توان از راه کاربرد خرد و پرهیزکاری به دست آورد، و آنچه بر شمردم بنیان جامعه است. اما آنچه مازشتی و فساد در این جهان - چه از جهت اخلاقی و چه طبیعی - می‌خوانیم، همان اسم اعظمی است که ما را موجوداتی مردمدار می‌کند - بنیان استوار و محرک و تکیه‌گاه تمام کسب و کارها و حرفه‌ها، بی‌استثنا همین است: برای یافتن منشا واقعی تمام هنرها و علوم باید در آنجا گشت؛ در آن لحظه که شیطان صفتی از حرکت بازماند، جامعه یا به تباهی کشیده می‌شود و یا به کلی نابود می‌گردد» (صفحه ۳۷۰).

۳۵- همانجا، صفحه ۲۵۸

۳۶- همانجا، صفحه ۱۸۷

۳۷- همانجا، صفحه ۱۹۷

۳۸- همانجا، صفحه ۸ - ۲۵۷

۳۹- همانجا، صفحه ۳۶۵

۴۰- همانجا، صفحه ۳۶۰ - ۳۵۸

۴۱- «قناعت مانند صداقت خصلت نیک اما پست و کشنده‌ای است که تنها لایق جوامع کوچک و مردم آرام و صلح دوست است، مردمی که راضیند فقیر بمانند تا راحت باشند. این خصائل اما در یک کشور کبیر و پر تحرک، دیگر جایی ندارند. این نیکی رویایی و بیهوده برای هیچ کس کاری ایجاد نمی‌کند. و بنابراین برای کشوری تجارتنی که شمار بسیار زیادی افراد در آن باید به نوعی به کار گرفته شوند، چیزی است که بسیار غیر مفید است. اسراف و ولخرجی، هزار جور ابداع برای جلوگیری از بیکار ماندن مردم دارد که هرگز به فکر قناعت خطور هم نمی‌کند. و از آنجا که (این مردم) باید ثروت هنگفتی را مصرف کنند، طمع نیز به نوبه‌ی خود ترفندهای بی شماری برای ترتیب دادن این کار دارد که قناعت آن‌ها را ملامت می‌کند» (همانجا، صفحه ۱۳۵ - ۱۳۴)

در نوشته‌های مندویل مسأله‌ی تفاوت میان کشورهای ستودنی «کبیر و پر تحرک» که شیوه‌ی رفتار خود را بر پایه‌ی «فساد پنهانی» می‌گذارند و «کشورهای کوچک» که به پیروی از اصول نیکی به سر می‌برند، درونمایه‌ای است که بارها تکرار می‌شود. معیار راهنمای او همیشه مناسب بودن نیکی (یا فساد و بدی) در رابطه با گسترش تولید است. در یکی از عبارات کتابش در باره‌ی محدودیت‌های «کشورهای کوچک»، او مدعی می‌شود که: «محدودی نیکی‌ها هست که کار برای افراد تولید می‌کند و بنابراین ممکن است به حال یک کشور کوچک مفید باشد. این نیکی‌ها اما هیچ‌گاه کشور کبیری به وجود نمی‌آورد» (همانجا، صفحه ۳۶۸).

او حتا اتخاذ «راه پر لاف و گزاف هیانه» را به دلیل زیر مردود می‌شمرد: «نیکی‌های راحت و آرامی که به عنوان بخشی از خصائل انسانی سفارش می‌شود، جز افزودن طفیلی‌ها به درد هیچ چیز نمی‌خورد. این خصائل می‌تواند فردی را برای لذت بردن ابلهانه از زندگی در صومعه یا حداکثر برای شغل قضاوت در دهکده‌ای آرام آماده کند، اما هیچ‌گاه او را برای کار و کوشش یا کسب دست‌آوردهای بزرگ یا ماجراهای پر مخاطره بر نمی‌انگیزد» (همانجا، صفحه ۳۳۷)

۴۲- «پس، بالاترین هنر برای خوشبخت کردن یک ملت و آنچه ما آن را شکوفایی می‌نامیم، عبارت از فراهم کردن شرايطی است که همه‌ی افراد بتوانند مشغول به کار باشند. برای این کار، نخستین مسأله مورد توجه دولت، باید تشویق گوناگون‌ترین انواع صنایع، هنرها و صنایع دستی باشد که هوش انسان توانایی اختراع آن‌ها را دارد؛ دوم عبارت از تشویق کشاورزی و ماهی‌گیری در تمام رشته‌های آنست، تا آن‌جا که بتوان تمام گره‌ی زمین را مثل انسان‌ها به فعالیت واداشت؛ چرا که اگر اولی پندی است خطا ناپذیر برای جلب شمار عظیمی از مردم به منظور تشکیل یک ملت، دومی تنها روش نگهداری از این مردم است. عظمت و شادمانی ملت‌ها را باید نتیجه‌ی چنین سیاستی دانست، نه قوانین بی مقدار در باره‌ی افراط یا امساک (که به هر حال راه خود را بر

حسب موقعیت مردم طی خواهند کرد). چرا که برغم افزایش یا کاهش بهای طلا و نقره، خوش بختی جوامع، همیشه بستگی به نمره‌ی زمین و کار و کوشش مردم دارد. بهره‌مندی از این هردو با هم، مطمئن‌تر، پایان‌ناپذیرتر و واقعی‌تر از تمام گنجینه‌های طلای برزیل و نقره‌ی پوتوسی است» (همانجا، صفحه ۲۱۲-۲۱۱).

۴۲- همانجا، صفحه ۱۴۲

۴۴- همانجا، صفحه ۳۵۰

۴۵- همانجا، صفحه ۲۵۷-۲۵۶

۴۶- همانجا، صفحه ۱۴۵

۴۷- همانجا، صفحه ۲۰۰

۴۸- همانجا،

۴۹- همانجا، صفحه ۱۴۵

۵۰- همانجا، صفحه ۲۰۹

۵۱- همانجا، صفحه ۱۳۷-۱۳۶

۵۲- همانجا، صفحه ۱۸۸

۵۳- همانجا، صفحه ۱۷۴

۵۴- تحلیلی عمیق از این تحولات را می‌توان در کتاب: «سرمایه‌ی انحصاری»، نوشته‌ی پال سوئیزی و پال باران، انتشارات مانتلی ریویو - ۱۹۶۶ یافت. هم‌چنین مراجعه شود به مقاله پال سوئیزی زیر عنوان «بازگشت کنترل مالی: واقعیت یا خیال» - مجله مانتلی ریویو، جلد ۲۳ - شماره ۶، (نوامبر ۱۹۷۱)، صفحه ۳۳-۱

۵۵- مندویل، همانجا، صفحه ۳۶۰

۵۶- همان‌گونه که مارکس تأکید دارد:

«در نظام مالکیت خصوصی ... هر کس در فکر ایجاد نیاز جدیدی برای دیگری است، تا او را به گذشت‌ها و فدا کردن‌های تازه بکشانند؛ تا او را در موقعیت وابسته‌تری قرار دهد و به شیوه‌ی جدیدی از ارضای نیازهایش اغوا کند و وی را به نابودی اقتصادی جدیدی بکشد. هر کس کوشش دارد نیروی بیگانه‌ای را بر دیگری مسلط کند تا از این راه نیازهای خودخواهانه‌ی خویش را برآورده سازد. افزایش کمیت اشیاء، با گسترش قلمرو نیروهای بیگانه‌ی مسلط بر انسان همراه است و هر کالای جدید نماینده‌ی توانایی جدیدی برای کلاهبرداری متقابل و غارت متقابل است. انسان به مثابه‌ی انسان، هرچه بیشتر نیازمند می‌شود؛ اگر بخواهد بر آن موجود بیگانه و خصم چیره‌گردد، نیازش به پول هرچه بیشتر می‌شود و قدرت پول او درست به نسبت عکس افزایش

حجم تولید، کاهش می یابد: به این معنا که هرچه قدرت پول بیشتر می شود، نیازمندیش افزون می گردد. بنابراین نیاز به پول، آن نیاز واقعی است که توسط نظام اقتصادی مدرن به وجود می آید و نیاز نام برده، تنها نیازی است که این نظام به وجود می آورد. مقدار پول به میزان هرچه بیشتر به تنها خصیصه ی مؤثر آن تبدیل می گردد؛ پول، همان طور که همه چیز را به شکل انتزاعی آن تنزل می دهد، به همانگونه نیز در جریان حرکتش، خود را به چیزی صرفاً کمی تنزل می دهد. زیاده روی و افراط، هنجار حقیقی آن می شود. مسأله ای که از نظر ذهنی، بخشاً خود را با این واقعیت نشان می دهد که گسترش کالاها و نیازها به درجه ی بردگی هرچه بیشتر نسبت به تمایلات تصنعی و هرچه ظریف تر، غیر انسانی تر، غیرطبیعی تر و ناپاکارتر سقوط می کند.

(مارکس: دست نوشته های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴ - لارنس و سهارت - لندن، صفحه

۱۱۵)

۵۷ - به پانویس ۲۶ مراجعه شود.

۵۸ - مارکس: سرمایه، جلد ۱ - صفحه ۹ - ۳۵۸

۵۹ - همانجا، صفحه ۳۵۹

۶۰ - همانجا، صفحه ۳۲۴

۶۱ - مارکس: گروندریسه، صفحه ۳۳۵

۶۲ - امانوئل والرستین نیز بدبختانه از این اصطلاح به گونه ای در خور چارچوب توجیه گرانه ایدئولوژیک از نوع وبری - پارسونی استفاده می کند و نه در راستای یک تئوری سوسیالیستی نقادانه. به طور مثال: «اگر بگوییم هدف یک تولید کننده، انباشت سرمایه است، به این معناست که گفته باشیم او در پی تولید حداکثر مقدار ممکن از کالای خود و عرضه ی آن با بالاترین سود ممکن است»

(والرستین - سرمایه داری تاریخی - چاپ Verso - ۱۹۸۳ - صفحه ۲۰).

این که چنین نوشته ای تنها یک لغزش قلمی منفرد و بی اهمیتی نیست، از آن جا آشکار می گردد که او همین مفهوم گیج کننده را باز هم بارها و بارها در صفحات ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۹ و ۵۰ کتاب فوق به کار می برد.

۶۳ - مارکس - گروندریسه - صفحه ۲۸۷

۶۴ - به کار بردن جمله ی «الزام های تاریخی آن به پایان رسیده است»، حق مطلب را بهتر از «مأموریت تاریخی آن به سرانجام می رسد» ادا می کند.

۶۵ - مارکس - گروندریسه - صفحه ۳۲۵

۶۶ - همانجا - صفحه ۴۰۸

۶۷- همانجا - صفحه ۴۱۰ - ۴۰۸

۶۸- روزا لوکزامبورگ: "The Accumulation of Capital", Routledge, London, 1963, P 466

۶۹- مارکس - گروندریسه - صفحه ۴۰۸

۷۰- به همان ترتیب نیز یک فشار عمده‌ی عینی در جهت مخالف، پایان سیاست توافق عمومی و نیاز به توجیه حمله به بنیان‌های «دولت رفاه» را به همراه می‌آورد؛ و این دوباره به معنای تغییری در الگوی توزیع است، منتها این بار از نوع محدود کننده و بر پایه‌ی سیاست تهاجمی دست راستی‌های افراطی نو. از این رو مشروعیت بخشیدن‌های ایدئولوژیک اخیر احکام مادی سرمایه که با شور و شوق هرچه بیشتر بازگشت به «ارزش‌های دوره‌ی ویکتوریا» را توصیه می‌کند، به هیچ رو تصادفی نیست، بلکه نشانه‌ی شدت‌گیری بحران ساختاری نظام است.

۷۱- در این رابطه به بحث مستدل مارکس زیر عنوان «به اصطلاح انباشت اولیه‌ی سرمایه» در فصل هشتم از جلد اول کتاب «سرمایه» مراجعه کنید.

۷۲- در برابر افانه‌ی گذشت‌های سیاسی داوطلبانه، تأکید بر این نکته اهمیت دارد که هم این امتیازها و هم ادغام مادی و نهادی آن‌ها در نظام، در هنگام دست‌یابی به آنها از آن جا امکان پذیر می‌شود که از قضا در راستای منافع بخش‌های پویا تر کل سرمایه‌ی اجتماعی قرار می‌گیرد. واقعیت تاریخی آن است که این بخش پویا تر سرمایه به آن گرایش دارد که نقش جناح «اصلاح طلب» بورژوازی و به طور موقت نقش متحد طبقه کارگر را برای تضمین شرایط کار تحمل پذیرتری بازی کند. چرا که با گذراندن قوانینی در جهت اصلاحات یک دست و لازم الاجرای این جناح «روشن ضمیر» بورژوازی از نظر رقابتی، در برابر بخشی که پویایی کم تر دارد و دیرتر حاضر می‌شود به اوضاع جدید تن دهد، امتیازاتی به دست می‌آورد. افزون بر آن، چون تحت چنین شرایطی جناح اصلاح طلب، پیشروترین عناصر بورژوازی را نمایندگی می‌کند، منافع خاص آن‌ها با منافع عام تمام این طبقه در مرحله‌ی گسترش شدید رشد آن تطابق می‌یابد. از این رو، سرمایه به مثابه یک تمامیت اجتماعی، «تضمین‌های روشن ضمیرانه» ی قوانین کارگری را در تطابق با حرکت به سمت غلبه‌ی ارزش اضافی نسبی، نه تنها از آن جهت پذیرا می‌شود که به راحتی توان تحمل پذیرفتنش را دارد، بلکه حتا بیش تر از این جهت که فعالیت‌های تولیدی جدید، بر قدرت خود می‌افزاید و به تحقق توان بالقوه برای رشد و گسترش جهانی تصور ناپذیری (در محدوده‌ی ارزش اضافی مطلق) کمک می‌کند.

تأکید بر تمام این مسائل از آن جهت نیست که منکر اهمیت سیاست‌های رادیکال شویم، بلکه بدین جهت است که اهداف استراتژیک آن را مشخص سازیم. زیرا هنگام جابه‌جایی به سوی

غلبه‌ی ارزش اضافی نسبی و هم‌چنین برای یک دوره‌ی تاریخی دراز مدت پس از آن، رویارویی میان سرمایه و کار می‌تواند - به طور ابهام‌آمیزی - محدود به چانه زدن بر سر توزیع تکه‌های یک کیک در حال بزرگ شدن باشد، بی‌اینکه کوچک‌ترین خدشه به تداوم سرمایه به عنوان نیروی کنترل‌کننده‌ی جامعه وارد کند.

وضع اما، در هنگام یک بحران ساختاری، یعنی هنگامی که سرمایه دیگر در شرایطی نیست که بتواند امتیازی دهد تا به طور هم‌زمان به نفع خودش نیز تمام شود، به طور بنیانی عوض می‌شود. در چنین مواقع رویارویی اجتماعی نه بر سر سهم نسبی طبقات متخاصم از کل تولید اجتماعی، که بر سر نفس مسأله‌ی کنترل (اجتماعی) است.

۷۳ - سیاست توافق عمومی سوسیال دمکراتیک و فعالیت‌های سیاسی از نوع اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن و نیز وجود سیاست‌های همتای آن‌ها، در آمریکای شمالی و ژاپن (گرچه از نظر تاریخی، با نوع اروپایی آن بسیار متفاوت بود)، همه تشکیل‌دهنده‌ی بخش‌های اساسی تحولات اقتصادی - اجتماعی کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته در دوران بعد از جنگ بود.

۷۴ - مثال زنده از شرایط تغییر یافته و واکنش سرمایه نسبت به آن، گذراندن و اجرای قوانینی علیه اتحادیه‌های کارگری در بریتانیاست که هدف از میان بردن اتحادیه‌های کارگری مقاوم و سرکش را از طریق اقدام وحشیانه‌ی انجماد کامل بودجه‌ی این اتحادیه‌ها پیش‌رو دارد. شاهد مثال آن بحث و جدل‌های اتحادیه ملی معدنچیان و اتحادیه کارگران چاپ‌خانه‌های انگلیس (SOGA & NGA) است.

چنین اقداماتی معنای «بحث و گفت‌وگوهای صنعتی» را به طور بی‌رحمانه تغییر می‌دهد و از این رو اتحادیه‌های کارگری سنتی را حتا اگر رهبری آن‌ها در دست افرادی با آگاهی طبقاتی و مقاوم باشد، در موقعیتی به غایت ضربه‌پذیر قرار می‌دهد.

۷۵ - مارکس - گروندریسه - صفحه ۴۰۸

۷۶ - به راستی هم همان‌طور که «انتقال تکنولوژی» به «جهان سوم» - که این همه در باره‌ی آن تبلیغ می‌شود - شاهد آن است، امکان دارد بالاترین میزان بهره‌وری کار را با شدیدترین نرخ استثمار - که در مؤسسات مشابه آن در «کشورهای مادر» کاملاً تصور ناپذیر است - ترکیب کرد و از این طریق مافوق سودهای غیر قابل تصویری بیرون کشید و این سودها را با سرعت هرچه تمام‌تر به «کشورهای متروپل» برای سرمایه‌گذاری مجدد منتقل ساخت.

۷۷ - مارکس - گروندریسه - صفحه ۲۷۰

۷۸ - آنتول فرانس، آزادی و برابری دروغین جامعه‌ی لیبرال - دمکرات را به عنوان برابری قانونی و «بدون تبعیض» برای همه در ممنوعیت خوابیدن زیر پل، بی‌در نظر گرفتن این که

واقعاً چه کسی به این کار نیاز دارد، به باد مسخره می‌گیرد و مردود می‌شمرد. طنز واقعی اما آن است که، مجیز‌گویان نظام اجتماعی سرمایه‌داری، هنگامی که همین معیارها را که آناتول فرانس در اساس مسخره می‌کند، مطرح می‌سازند، در این کار خود کاملاً جدی هستند. از این رو جان لاک در تلاش برای ارائه‌ی نظریه‌ی توحالی خود، مبنی بر «رضایت ضمنی»، که منظورش مشروعیت بخشیدن به تابعیت کامل تھی‌دستان از نظام سیاسی حاکم برای خدمت به طبقات مسلط است، مفهوم ثروت و مالکیت را تا آنجا کش می‌دهد که دیگر مهم نیست «این مالکیت مربوط به زمینی باشد که به طور دائم مال اوست و به ورثه‌اش می‌رسد، یا به سکونت فقط برای مدت یک هفته در جایی و یا آن که صرفاً مسافرت آزاد روی جاده باشد؛ و شمول (مالکیت) عملاً تا آن جا می‌رسد که صرفاً وجود شخص در قلمرو دولت قرار گیرد» (جان لاک - «دو رساله در باره‌ی دولت مدنی» [Two Treatises of civil Government] - کتاب دوم II - پاراگراف ۱۱۹). در بنیان‌های این گونه مشروعیت بخشیدن بی‌شرمانه به روابط قدرت حاکم، در نظرات جان لاک، چنان میزانی از سفسطه‌گری توجیه‌گرانه مشاهده می‌کنیم که از طریق آن موفق می‌شود حقانیت توزیع نابرابر ثروت را نیز «استنتاج» کند. (همانجا، کتاب I - پاراگراف ۴۵). هدف این چنین توجیه‌گری مشروعیت بخش (که تابعیت کامل کارگر و استثمار او را پیش فرض قرار می‌دهد) نمی‌تواند از این فراتر برود. اما همان گونه که افسانه‌ی «رضایت ضمنی»، برای گریز از مشکلات سیاسی مشروعیت بخشیدن به نظام به او کمک کرد، در این جا نیز در چارچوب توجیه روابط مالکیت حاکم، فرضیه‌ی «رضایت عمومی در استفاده از پول» و «رضایت طرفین» در منافع عمومی پول به کمک او می‌شتابد. چرا که بر پایه‌ی چنین فرضیه‌ای است که به راحتی می‌توان استنتاج کرد «روشن است که رضایت افراد، در توافق با مالکیت نابرابر و ناموزون زمین بوده است» (همانجا، پاراگراف ۵۰).

۷۹ - جان لاک - همانجا - کتاب I - پاراگراف ۵۰.

۸۰ - همانجا، پاراگراف ۴۹ - توضیح او در پاراگراف ۴۸ در باره‌ی جزیره‌ای خیالی و فاقد اشیاء طبیعی که «مناسب تأمین جایی برای پول» باشد، در خدمت همان هدف، یعنی اختراع توجیهی «طبیعی» برای روابط دست‌ساخته‌ی انسان و نابرابری محافظت‌شده از سوی نهادهای نظام است.

۸۱ - از این بابت، داستان «فیل سفید» تکنولوژیک، یعنی هواپیمای مافوق صوت گنکور - ساخت مشترک فرانسه و انگلیس - و هدر دادن‌های بی‌وقفه‌ی تولید کنندگان آن که ضررهای کلان مالی آن توسط دولت‌های دغلکار، به رأی دهندگان «حاکم بر سرنوشت خود» در دو طرف کانال مانس تحمیل گردید، نمونه‌ی گویایی از این پدیده است، اینان در ابتدا وعده دادند،

مجموع هزینه‌ی این هواپیما از ۱۶۵ میلیون لیره تجاوز نخواهد کرد. اما در واقع خرج این پروژه ده برابر بیش از تخمین اولیه شد (و البته هنوز هم هزینه آن هر سال به خرج بیت المال، در حال افزایش است). بگذریم از پیمان کاری‌های نظامی به غایت چرب‌تر و پرنان و آب‌تری که دائم «هزینه‌ی اعلام شده‌ی آنها با خوش بینی، بسیار پایین تخمین زده می‌شود» و تمام دزدی‌ها و دغل کاری‌های مربوطه، که به طور قانونی و زیر لوای «امنیت ملی»، توسط مجتمع نظامی - صنعتی از دیدگاه رأی دهندگان و پرداخت کنندگان مالیات مخفی می‌ماند.

۸۲- از این جهت تأکید بر نیاز به رعایت شروط تاریخی، اقتصادی و سیاسی دقیق، اهمیت دارد؛ چرا که «چیزها یا عوامل دیگر» که معروف حضور همگان است، هرگز واقعاً ثابت نخواهد ماند. از این رو کوشش در از میان بردن دست آوردهای پیشین کارگران، باید با عطف توجه به برخی موانع جدی، چه در سطح مبارزه‌ی اجتماعی - سیاسی و چه از نظر پویایی درونی نفس الزام‌های اقتصادی صورت گیرد. چارچوب کنونی بحث ما - که نکته اساسی آن، تأکید است بر این که به دلیل برخی تغییرات ساختاری در سیر تحول سرمایه داری قرن بیستم در اساس امکان پذیر شده است که در زمان حاضر حتماً می‌توان شدیدترین اتفاقات نامساعد را، برای گرایش‌هایی که پیش از این به نفع سرمایه بود، تصور کرد؛ - ربطی به ارزیابی مفصل‌تر این موضوع‌ها ندارد.

۸۳- مارکس - گروندریسه - صفحه ۴۱۱.

۸۴- یکی از شوم‌ترین جلوه‌های قدرت بعد از جنگ مجتمع نظامی - صنعتی در «سنجش و اندازه‌گیری تولیداتش با کمیت (خود آن‌ها)» و تبدیل کالاهای مرگبار به تقاضاهای متناسب با آن، رشد قارچ مانند دیکتاتوری‌های نظامی در «جهان سوم» است که زیر قیومت - و اکثر با دخالت مستقیم - «کشورهای کبیر و لیبرال - دمکرات» غرب و در درجه‌ی اول، آمریکا هستند. این مسأله به جای آن که در اصل تعجب‌آور و متناقض باشد، نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی ضروری است. زیرا مجتمع نظامی - صنعتی سرمایه داری پیش‌رفته به شدت به مفرهای نظامی - صنعتی نیاز دارد که به دلایل پرشماری قادر نیست آن‌ها را با اشکال توجیه‌گرانه و مشروعیت بخشیدن‌هایش در درون مرزهای ملی خود به دست آورد. از این رو برغم تمام عوام فریبی‌ها در باره «حقوق بشر» و «اتحاد برای پیشرفت»، ما شاهد نوعی رابطه‌ی بنیانی و تکمیل‌کننده هستیم که در آن عرضه‌ی کالاهای مرگبار مجتمع نظامی - صنعتی کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه داری، نمی‌تواند «تقاضای مؤثر» ضروری، آن هم در مقیاسی هر چه فزاینده‌تر را در داخل کشورهای خودی ایجاد کند. اما از آن جا که دینامیسم انکشاف چنین تغییرات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی - به ویژه در آمریکای لاتین و نه تنها در آن جا، که اغتشاش‌ها در فیلیپین و کره جنوبی نیز نشان داد - و پی‌آمد آن این احتمال را به وجود می‌آورد که ثبات دیکتاتوری‌های نظامی

«جهان سوم» را متزلزل کند، چنین تحولاتی به ناچار بر تداوم کارآیی مجتمع نظامی - صنعتی در کشورهای «پیشرفته» نیز اثراتی وخیم خواهد داشت.

۸۵- در بریتانیا بیش از ۵۰٪ از پژوهش‌های علمی زیر کنترل مجتمع نظامی - صنعتی است در حالی که این رقم در ایالات متحد بیش از ۷۰٪ است. و باز این در صدها در هر دو کشور در حال افزایش است.

۸۶- مارکس - گروندریسه - صفحه ۴۱۱.

۸۷- به طور مثال مراجعه کنید به مقدمه‌ای که لوسین گلدمن تحت تأثیر مارکوزه به کتاب: *The Human sciences and philosophy* چاپ Jonathan Cape London نوشته است.

۸۸- همانجا - صفحه ۱۶ - لوسین گلدمن هنگام نوشتن این مقدمه، در واقع آن چنان به تداوم نظام جدید و «سرمایه‌داری سازمان یافته» اطمینان یافته بود که حتا برای برخی از مشکل آفرین ترین وجوه آن اهمیتی فراوان قائل گردید. او بر این تأکید داشت که «انتقاد ما از سرمایه‌داری سازمان یافته (یا اگر بخواهیم اصطلاح دیگری برای همان چیز به کار برده باشیم، جامعه‌ی مصرفی یا جامعه‌ی با تولید به مقیاس وسیع) هدفش برگشت به گذشته یا زیر سؤال بردن دست آوردهای مثبت جامعه مدرن (مانند بالا بردن سطح زندگی و مکانیسم‌های تنظیم کننده‌ی آن که به جامعه اجازه می‌دهد به ویژه از بحران‌های شدید اجتناب کند و غیره) نیست» (همانجا - صفحه ۱۹). اشکال کار چنین استدلالی این است که مقولات مبهمی چون «جامعه‌ی مدرن»، «جامعه‌ی مصرفی» و «جامعه‌ی با تولید به مقیاس وسیع» توجه نویسنده را از مهم ترین ابعاد جوامع پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، یعنی موقعیت قدرتمند مجتمع نظامی - صنعتی که هدر دادن‌های فاجعه بار منابع توسط آن، از وخیم ترین بحران ساختاری حکایت دارد، منحرف می‌سازد. بنابراین آن چه را که در واقع امر، بر شین بنا شده، می‌تواند به طور یک جانبه هم چون یک دست‌آورد، با بنیانی استوار عرضه کند و در مورد قدرت «مکانیسم‌های تنظیم کننده»، برای اجتناب از «بحران‌های شدید» (در مقایسه با آنچه به درستی می‌توان جا به جایی و عقب انداختن آنها نامید) تا حد غیر قابل تصویری به اغراق پردازد.

۸۹- مارکس - گروندریسه - صفحه ۴۱۰.

۹۰- همانجا، صفحات ۱۰۹ - ۱۰۵.

۹۱- همان گونه که مارکس در صفحه‌ی ۸۸۷ کتاب گروندریسه، در نقد خود از برداشت نادرست کری (Carey) از «ناموزونی‌ها» می‌گوید که موجب تأسف اقتصاددانان آمریکایی هستند اشاره کرده و می‌نویسد:

«آنچه کِری درک نکرده، آنست که این ناموزونی‌های بازار جهانی صرفاً بیان‌نهایی و شایسته‌ی ناموزونی‌هایی است که به مشابه‌ی روابطی انتزاعی در چارچوب مقولات اقتصادی و یا ناموزونی‌هایی با موجودیتی محلی در کوچک‌ترین مقیاس تثبیت گردیده است.»

به این ترتیب از نظر مارکس، احکام متضاد ساختار درونی نظام سرمایه در تمام سطوح، از کوچک‌ترین سطح محلی گرفته تا فراگیرترین ابعاد جهانی آن صدق می‌کند و از این رو مشخص‌کننده‌ی ساختارهای خرد (Micro) و کلان (Macro) هر دو در ابعاد بزرگ آن به عنوان یک نظم جهانی است. این است آنچه خود را به صورت "Daseinsformen" در انتزاعی‌ترین مقولات اقتصادی نیز نشان می‌دهد.

- ۹۲- مارکس - گروندریسه - صفحه ۵۰۴ - تأکید از خود مارکس است.
- ۹۳- مارکس - نوشته‌های اقتصادی سال ۶۴-۱۸۶۱ - مجموعه‌ی آثار به زبان انگلیسی جلد ۳۴ صفحه ۳۵۹ - تأکیدها از خود مارکس است.
- ۹۴- همانجا، صفحه ۳۵۵ - تأکیدها از خود مارکس است.
- ۹۵- همانجا، صفحه ۱۰۹ - تأکیدها از خود مارکس است.
- ۹۶- همانجا، صفحه ۴۲۹ .
- ۹۷- همانجا، صفحه ۴۱۳ - تأکیدها از خود مارکس است.
- ۹۸- همانجا، صفحه ۴۲۶ - تأکید از خود مارکس است.
- ۹۹- برای سرمایه‌ی ربایی به همانجا صفحه ۴۲۷ و برای سرمایه تجاری به صفحه ۴۲۸ مراجعه کنید.

۱۰۰- همانجا، صفحه ۴۲۹ .

۱۰۱- همان گونه که مارکس می‌نویسد :

«مبادله نه در میان افراد یک جماعت، که به بیان دقیق‌تر، از نقطه‌ای که در انتهای جماعت - در مرزها، در نقاط تماس میان جماعت‌های مختلف - قرار دارد آغاز می‌گردد. مالکیت‌های اشتراکی اخیراً دوباره به عنوان پدیده‌هایی شگفت‌انگیز و ویژه‌ی اقوام اسلاوی کشف شده‌اند، در حالی که هند در واقع فهرست نمونه‌واری از انواع بسیار گوناگون چنین جماعات را نشان می‌دهد که در عین آنکه کمابیش انحلال یافته‌اند، اما هنوز کاملاً قابل تشخیصند و پژوهش‌های کامل‌تر زوایای تاریخی نشان‌دهنده‌ی آن است که این جماعات، نقطه‌ی آغاز مردم‌داری فرهنگند. نظام تولید برپایه‌ی مبادله‌ی خصوصی، در واقع هم‌زمان با انحلال تاریخی کمونسم به طور طبیعی ایجاد شده‌آغاز گردید. اما به نوبه‌ی خود یک سلسله‌ی کامل از نظام‌های اقتصاد، میان دنیای مدرن، دنیایی که ارزش مبادله بر تمامی سطح و عمق آن غالب است و شکل‌بندی‌هایی که

پایه‌هایشان در اثر انحلال مالکیت اشتراکی فرو می‌ریزد، وجود دارد» - مارکس، گروندریسه - صفحه ۸۸۲.

۱۰۲- مارکس - نوشته‌های اقتصادی سال‌های ۶۴-۱۸۶۱، صفحه ۴۶۵ - تأکیدها از خود مارکس است.

۱۰۳- همانجا، صفحه ۱۲۳.

۱۰۴- مارکس - گروندریسه، صفحه ۷۳۶ - تأکیدها از خود مارکس است.

۱۰۵- مارکس - نوشته‌های اقتصادی سال‌های ۶۴-۱۸۶۱، صفحه ۲۳۵ - تأکیدها از خود مارکس است.

مارکس در جای دیگر، برخی جنبه‌های حیاتی شکل‌گیری اولیه‌ی سرمایه را چنین بیان می‌کند: «سرمایه از حوزه‌ی گردش آغاز می‌کند، نقطه‌ی آغاز حرکت آن به ویژه پول است. پیش از این دیدیم پولی که وارد حوزه‌ی گردش می‌شود و به طور هم‌زمان از این حوزه به شکل اول خود بر می‌گردد، آخرین ضرورتی است که پول خود را به صورت تعلیق در می‌آورد. پول در عین حال نخستین مفهوم سرمایه و اولین شکلی است که سرمایه به صورت آن ظاهر می‌شود. [M-C-C-M] حرکت خرید به منظور فروش که جنبه‌ی فرمال (رسمی) تجارت یا سرمایه به صورت سرمایه‌ی تجاری را تشکیل می‌دهد، در شرایط بسیار ابتدایی تکامل اقتصادی نیز دیده می‌شود؛ این نخستین حرکتی است که ارزش مبادله، فی‌نفسه محتوای عمل را تشکیل می‌دهد - یعنی نه تنها شکل که محتوای این عمل نیز هست. این حرکت می‌تواند در میان خود مردم و یا بین جماعتی که تولید ارزش مبادله‌ای هنوز به هیچ وجه پیش فرض تولیدشان نشده است انجام گیرد. حرکتی که تنها شامل تولیداتی می‌شود که مازاد بر مایحتاج مورد مصرف آنهاست و فقط در حاشیه و مرز جماعت صورت می‌گیرد. یهودیان در جامعه‌ی قدیم لهستان، یا به طور کلی در سده‌های میانه، و تمامی سوداگران دوران کهن (و پس از آن لمباردها) چنین وضعی داشته‌اند و در میان جماعتی که شیوه‌ی تولیدشان هنوز دارای مشخصه‌ی ارزش مبادله‌ای به مثابه‌ی پیش فرض بنیانی آنها نیست به عهده‌گیری سرمایه تجاری، تنها سرمایه‌ی در حال گردش است و سرمایه‌گردشی نخستین شکل سرمایه است؛ سرمایه‌ای که هنوز به هیچ رو بنیان تولید را تشکیل نمی‌دهد سرمایه‌ی پولی و بهره‌ی پولی. شکل تکامل یافته‌تر سرمایه ربایی است که خیلی زود به صورت مستقل، پیدا شدند. و بالاخره شکل C-M-M-C که در آن پول در گردش به طور عام به عنوان وسیله ساده در خدمت کالاهای در گردش ظاهر می‌شود. (مارکس - گروندریسه، صفحه ۲۵۳ - تأکید از خود مارکس است)

۱۰۶- همانجا، صفحات ۵۹-۲۵۸ - تأکید از خود مارکس است.

۱۰۷- به قول مارکس:

« [کارتاژی‌ها] سرمایه را به شکل سرمایه‌ی تجاری تکامل بخشیدند و بنابراین خود ارزش مبادله را به [هدف] مستقیم تولید تبدیل کردند؛ یا در جایی که مثلاً رومی‌ها از طریق تمرکز ثروت، به ویژه مالکیت ارضی در دست عده‌ای انگشت شمار، تولید را الزاماً، نه با هدف استفاده توسط تولیدکنندگان، بلکه به منظور ایجاد ارزش مبادله انجام می‌دادند و از این رو دارای این وجه از تولید سرمایه‌داری بود. (مارکس، نوشته‌های اقتصادی ۶۴-۱۸۶۱، صفحه ۹۸ - تأکیدها از خود مارکس است.) او ضمن همین نوشته‌ها باز هم یادآور می‌شود:

«دو شکلی که سرمایه به خود می‌گیرد، پیش از آن که روابط مستقیم تولید را زیر کنترل درآورد - یعنی به این مفهوم به سرمایه‌ی تولیدی تبدیل شود - و بنابراین به صورت رابطه‌ی غالب بر تولید ظاهر می‌گردد، عبارت است از سرمایه‌ی تجاری و سرمایه‌ی ربایی (سرمایه‌ای که به ربح داده می‌شود) ... به طور مثال رباخواران هند ... جایی که کار هنوز حتا به طور رسمی نیز به زیر سیطره (شمول) سرمایه نرفته است. در اینجا رعیت (Ryot) را به عنوان کارگر به کار نمی‌گیرند او هنوز کارگر مزدی نیست ... ما شاهد چنین روابطی میان اعیان (Patricians) و عوام (Plebeians) رُم و یا دهقانان صاحب تکه‌های کوچک زمین و رباخواران نیز هستیم ... بودگی از طریق مقروض شدن (Debt Slavery) در تمایز با بردگی مزدوری (Wage Slavery) ... آنچه در باره‌ی سرمایه‌ی ربایی گفتیم، در مورد سرمایه‌ی تجاری نیز صدق می‌کند. این نوع سرمایه نیز به همان اندازه می‌تواند شکل‌گذار به شمول کار زیرفرمان سرمایه (در ابتدای شمول رسمی) باشد. این مسأله در جاهایی صادق است که تاجر به عنوان تاجر در نقش صاحب کارگاه‌های تولید دستی ظاهر می‌شود. او ماده‌ی اولیه را [برای کارگران] تهیه می‌کند. او ابتدا به صورت خریدار فرآورده‌های کارگاه‌های مستقل ظاهر می‌شود. (همانجا، صفحات ۱۲۰-۱۱۸ - تأکیدها از خود مارکس است.) در مورد یونان، مارکس تأکید دارد که گرچه لغت سرمایه در یونان قدیم وجود ندارد، لغت arkhais در جایی به کار گرفته می‌شود که مترادف با *Principalis Summariei creditae* یعنی اصل وام در رُم قدیم است. (گروندریسه، صفحه ۵۱۳.)

۱۰۸- همانجا، صفحات ۷۱-۴۷۰ - تأکیدها از خود مارکس است.

۱۰۹- مارکس - نوشته‌های اقتصادی ۶۴-۱۸۶۱، صفحه ۲۴۶ - تأکیدها از خود مارکس است.

۱۱۰- انگلس - «وضع طبقه‌ی کارگر در انگلیس» که در سال‌های ۴۵-۱۸۴۴ نوشته شده. مجموعه‌ی آثار به زبان انگلیسی جلد ۴ - صفحه ۵۶۳. انگلس در همین صفحه از تجربه‌ی خود

با یک بورژوا لیبرال روشن ضمیر اهل منچستر صحبت می‌کند که موافق فسخ قانون غله (Corn Law) بود. انگلس ناراحتی شدید خود را از شرایط زیستی وحشتناک کارگران به او اظهار می‌دارد و می‌نویسد: «این شخص با آرامش و تا به آخر به سخنانم گوش داد. اما پس از جدا شدن از من و پیش از آن که در خم کوچه بپیچد گفت: «با این همه، پول زیادی می‌توان ساخت، جناب آقا، صبح شما بخیر». پس از سظوری که از مارکس نقل قول شد، انگلس ادامه می‌دهد: «و اگر کارگر (Operative) وادار به این نوع تجرید نگردد، اگر تأکید نداشته باشد که او «کار» است، بلکه انسانی است که از جمله دارای خصوصیت نیروی کار نیز هست، اگر به این نتیجه گیری رسد که لزومی ندارد به عنوان کالایی به نام «کار» در بازار خرید و فروش شود، استدلال بورژوازی متوقف می‌گردد. او [بورژوا] نمی‌تواند تصور آن را بکند که با کارگران جز رابطه‌ی خرید و فروش هیچ رابطه دیگری دارد؛ او به آنها نه به عنوان انسان، که به صورت دست‌ها - دست‌هایی که دائم و جلوروی خودشان آنها را به این نام صدا می‌زنند - نگاه می‌کند» (همانجا).

۱۱۱- مارکس - نوشته‌های اقتصادی ۶۴ - ۱۸۶۱، صفحه ۴۲۲ - تأکید از خود مارکس است.

۱۱۲- مارکس - گروندریسه، صفحه ۵۱۲.

۱۱۳- همانجا، صفحه ۳۰۳ - تأکید از خود مارکس است.

۱۱۴- جان استوارت میل: «اصول اقتصاد سیاسی» - صفحات ۱۹۹-۲۰۰ - متن عبارتی که مارکس از آن نقل قول می‌کند، به قرار زیر است:

«قوانین و شرایط تولید ثروت نشان از خصلت حقیقت مادی دارند و هیچ چیز انتخابی یا خودسرانه در آنها وجود ندارد. آنچه بشر تولید می‌کند، باید با شیوه‌ها و تحت شرایطی که توسط سرشت اشیاء بیرونی و خواص ذاتی و ساخت جسمی و مغزی خود انسان‌ها به آنان تحمیل می‌شود، تولید شود... این مسأله اما در مورد توزیع ثروت‌ها صدق نمی‌کند. این موضوع منحصرأ وابسته به نهادهایی است که انسان‌ها به وجود می‌آورند. بشر به محض ایجاد اشیاء، می‌تواند با آنها، به طور فردی و یا جمعی، آن چنان که مایل باشد رفتار کند. آنان می‌توانند این اشیاء را در اختیار هر آن کس که دوست دارند و تحت شرایطی که مایل باشند، قرار دهند.»

۱۱۵- مارکس - گروندریسه، صفحه ۸۳۲ - تأکید از خود مارکس است.

۱۱۶- مارکس - نوشته‌های اقتصادی ۶۴ - ۱۸۶۱، صفحه ۱۲۳ - تأکید از خود مارکس است

۱۱۷- همانجا، صفحه ۲۴۵ - تأکید از خود مارکس است.

- ۱۱۸- مارکس - گروندریسه ، صفحه ۸۳۱ - تأکید از خود مارکس است.
- ۱۱۹- شخصی یک بار از انشتین پرسید : در جنگ جهانی سوم چه نوع اسلحه ای به کار خواهد رفت ؟ انشتین به عنوان یک انسان دانا به او جواب داد : من نمی توانم پاسخ سؤال شما را پیش بینی کنم، اما می توانم به یقین به شما بگویم، که در جنگ چهارم، تنها تبر سنگی به کار خواهد رفت.
- ۱۲۰- مارکس - نوشته های اقتصادی ۶۴ - ۱۸۶۱ ، صفحه ۴۲۳ - تأکید از خود مارکس است.
- ۱۲۱- مارکس - گروندریسه - صفحه ۲۷۸ - تأکید از خود مارکس است.
- ۱۲۲- مجموعه ی آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی - جلد پنجم ، صفحه ۴۹.
- ۱۲۳- سانتیاگو کاریلو - بحث و گفتگو با رژی دبره و ماکس گالو در باره ی اسپانیا، چاپ Laurence & Wishart , London 1976 , P 133 چاپ اول فرانسوی آن در ۱۹۷۴ انتشار یافت.
- ۱۲۴- همانجا، تأکید از خود کاریلو است.
- ۱۲۵- مارکس - نوشته های اقتصادی ۶۴ - ۱۸۶۱ ، صفحه ۲۵۸ .
- ۱۲۶- Milton Friedman, " **Has Liberalism Failed?**"
in Martin J. Anderson (ed.)
The unfinished Agenda:
Essays on Political Economy of Government Policy
in Honour of Arthur Seldon, The Institute of Economic
Affairs , London 1986 - P 129
- ۱۲۷- همانجا ، صفحه ۱۳۱-۱۳۲ - کتابی که میلتون فریدمن از آن نام می برد، عبارتست از :
Milton & Rose Friedman, **Capitalism and Freedom** ,
University of Chicago Press, Chicago, 1962.
- ۱۲۸- کتابی که در آن با لحنی تند و دُن کیشوت وار از شکست یاس آور نام برده، اظهار تأسف می شود و از آن صحبت می شود که همه ی ما «فقط زندانیان دولت هستیم» عبارت است از:
Alan Duncan & Dominic Hobson , **From Saturn's Children**,
Siclair - Stevenson , London 1995.
- آلن دنکن یکی از اعضاء محافظه کار مجلس عوام در انگلیس است.

Gordon Tullock , " Wanted , New Public choice -۱۲۹
Theories" , in Martin J. Anderson (ed.), The unfinished Agenda,
P. 16.

نویسنده درباره‌ی «توضیح تئوریک» موجود بر آنچه که «معمای حل نشده» می‌نامد، چنین می‌نویسد:

«تا جایی که می‌دانم، سه موضوع مناسب برای چنین تئوری وجود دارند: یکی توسط همکارم پروفیسور جیمز بوکانان ابداع شد. یکی توسط ریچارد آرمی نماینده‌ی تکزاس در کنگره‌ی آمریکا [استاد پیشین اقتصاد در دانشگاه A&M تکزاس] و سومی توسط خودم ... محتوای هر سه نظریه معطوف به اثر ایده‌ها بر دولت است. ریچارد آرمی آن را بر پایه‌ی اثرات زهرآگین کتاب The Affluent Society نوشته‌ی گالبریت توضیح می‌دهد. بوکانان علت آن را واکنش دیر هنگام به کتاب دیگری، یعنی کتاب The General Theory نوشته‌ی جان مینارد کینز می‌داند. نظر من کمی پیچیده تر است و فرض را بر این می‌گذارم که سیاستمداران آن را در اثر تجربه آموخته اند ... اساس هر سه نظریه آن است که، تغییر نه در دنیای واقعی، که در شیوه‌ی رفتار و در نتیجه تغییر در ذهنیت مجریان امور صورت گرفت. آشکار است که محک زدن به چنین فرضیه‌ای دشوار است» (همانجا، صفحات ۱۷-۱۸).

اشکال در اینجا است که نه تنها «محک زدن به چنین فرضیه‌ی دشوار است»، بلکه این فرضیه‌ها از آن جهت کاملاً ابلهانه است که کوشش دارد تغییراتی عینی و دوران ساز را از طریق اثرات مرموز چند کتاب بر فکر مسئولان امر توضیح دهند. چه رسد به اثرات دیر هنگام نوشته‌های کینز بر فکر مسئولان، آن هم پس از چند دهه که این رمز و راز را غلیظ تر و تقصیر او را طبق احکام پول گرایان شدیدتر می‌کند. در پناه چنین فرضیه‌هایی البته، این خوش خیالی را در می‌یابیم که ایده‌ی دست راستی‌های افراطی به مرور زمان و به طور مشابه افکار مسئولان امور را تحت تأثیر قرار خواهد داد و از آن پس برای همیشه در ناز و نعمت بسر خواهیم برد. منتها آنچه مایه‌ی سرخوردگی آنهایی می‌شود که این نظرات را جدی می‌گیرند، این است که مجبورند اقرار کنند، برغم تسخیر «افکار مسئولان امر» - از جمله رونالد ریگان و مارگارت تاچر - تنظیم بودجه‌ی سالانه‌ی معقول و مسئولانه، باز هم به صورت یک سراب باقی می‌ماند.

۱۳۰- به پانویس شماره ۱۲۶ مراجعه شود.

۱۳۱- کینز: «تئوری عمومی اشتغال، بهره و پول»، چاپ انگلیسی، صفحه ۳۲۰.

۱۳۲- همانجا - صفحه ۳۸۱-۳۸۰.

۱۳۳- کینز مسأله را چنین مطرح می‌کند:

«و اما وقتی می‌رسیم به مبارزه طبقاتی، عرق ملی، محلی و شخصی من مانند هر کس دیگر - بجز بعضی متعصبین ناپسند - به محیط اطرافم تعلق خواهد گرفت ... اما هنگامی که می‌رسیم به جنگ طبقاتی، مرا در سنگر بورژوازی تحصیل کرده خواهید یافت».

Keynes, "Am I a Liberal?" in : Essay in Persuasion .

Norton & Co, Inc, N.Y. 1963 , P 324 .

Keynes , "Economic Possibilities for our grand

۱۳۴

Children" in : Essays in Persuasion P. 364

بی‌کاری تکنولوژیک توسط خود کینز با تأکید نوشته شده.

۱۳۵- همان گونه که مارکس در گروندریسه می‌نویسد:

«تحقق سرمایه به حداکثر و نیز حداکثر تداوم تولید، عبارت است از زمان گردش [سرمایه] مساوی با صفر، یعنی در چنین وضع و شرایطی که سرمایه در آن تولید می‌کند، محدودیت آن توسط زمان گردش و لزوم گذشتن از مراحل مختلف دگردیسی را به حال تعلیق در می‌آورد. گرایش ضروری سرمایه، تلاش برای رساندن زمان گردش [سرمایه] به صفر است، و این به معنای گرایش به تعلیق خود سرمایه خواهد بود چرا که این، سرمایه و تنها خود آنست که زمان گردش را به عنوان یکی از مراحل تعیین کننده‌ی زمان تولید برقرار می‌کند.» (صفحه ۶۲۹) - تحولات مابعد انقلابی در ابتدا و در رابطه با اهداف خوش خیالانه‌ی سرمایه در مورد تحقق سرمایه در زمان گردش مساوی صفر موهبتی بزرگ بود. بیرون کشیدن و تخصیص کار اضافی از طریق سیاسی تا زمانی که مصارف فردی - و تولید صنعتی همخوان با آن - می‌توانست و می‌بایست در سطح خیلی پائین نگه داشته شود، از این لحاظ مفید بود. در مرحله‌ی بعدی اما، همین موهبت بزرگ پیشین بر سر راه تداوم پیشرفت اجتماعی - اقتصادی تبدیل به مانعی عمده گردید و نشان داد که بیرون کشیدن کار اضافی از طریق اجبار سیاسی، هنگام رویارویی جامعه با بحران ساختاری نظام سرمایه به خودی خود راه حلی دوام پذیر برای تنگناهای زیرساختی نیست.

۱۳۶- مارکس - گروندریسه ، صفحه ۵۳۱.

۱۳۷- همانجا - صفحه ۷۱۰ ، تأکید از مارکس است.

۱۳۸- لنین - «چپ روی بچگانه ...» مجموعه‌ی آثار لنین به زبان انگلیسی، جلد ۲۷ ، صفحه ۳۳۴ .

۱۳۹- لنین - «در باره‌ی تعاون» - مجموعه‌ی آثار به زبان انگلیسی ، جلد ۳۳ ، صفحه ۴۷۲ .

۱۴۰- همانجا ، صفحه ۴۷۳ .

۱۴۱- همانجا .

- Mészáros, "Political Power & Dissent in postrevolutionary Societies , 1997, -۱۴۲
صفحه ۹۱۲-۹۱۳ همین کتاب به انگلیسی .
- ۱۴۳- لنین - «چپ روی بچگانه ...» ، مجموعه آثار ، جلد ۲۷ ، صفحه ۳۵۱ .
- ۱۴۴- همانجا ، صفحه ۳۴۵ .
- ۱۴۵- همانجا ، صفحه ۳۵۱ .
- ۱۴۶- لنین - «نامه های از دور» - مجموعه ی آثار ، جلد ۲۳ ، صفحه ۳۲۵ .
- ۱۴۷- لنین - «اقتصاد و سیاست» ، مجموعه ی آثار ، جلد ۳۰ ، صفحات ۱۰۸-۱۰۹ .
- ۱۴۸- همانجا ، صفحه ۱۰۸ .
- ۱۴۹- خود لنین ضمن سخنرانی به مناسبت جمع بندی کار نپ با تلخی شکایت می کرد که ارگان های دولتی تازه ایجاد شده، سخت زیر تأثیر دولت تزاری باقی مانده اند. نقل قول او در مقاله ای آمده است که در پانویس ۱۳۹ نام برده شده. (صفحه ۹۱۵ همین کتاب به انگلیسی).
- ۱۵۰- لنین - «آیا بلشویک ها می توانند در قدرت بمانند؟» ، مجموعه ی آثار ، جلد ۲۶ ، صفحه ۱۳۰ .
- ۱۵۱- همانجا .
- ۱۵۲- صفحه ی آخر بر مبنای بخش ۳ (قدرت سیاسی در جامعه ی در حال گذار) و برگرفته از مقاله ای است که در پانویس شماره ی ۱۴۲ ذکر شد. صفحه ۵-۲-۹۰ همین کتاب
- ۱۵۳- لنین - «درباره ی تعاون» ، مجموعه ی آثار ، جلد ۳۳ ، صفحه ۴۷۴ .
- ۱۵۴- همانجا ، صفحه ۴۷۵ .
- ۱۵۵- لنین - «چپ روی بچگانه ...» ، مجموعه ی آثار ، جلد ۲۷ ، صفحه ۳۴۶ - تأکید از خود لنین است.
- Trotsky , "The Third International after Lenin -۱۵۶
Pioneer pub. , New York , 1957 , P. 35-6 .
- Issac Deutscher , **Stalin : A political Biography**, -۱۵۷
Oxford University Press, London, 1967, P. 293 .
- ۱۵۸- همانجا ، صفحه ۲۹۱ .
- ۱۵۹- همانجا ، صفحه ۲۸۲ .
- Issac Deutscher, **The Prophet unarmed : Trotsky** , -۱۶۰
1921-1929, Oxford University Press, London, 1970, P. 266.

- Trotsky, **The Revolution Betrayed**, Pioneer Pub. N.Y. -۱۶۱
1957, P. 255.
- ۱۶۲- همانجا .
- ۱۶۳- همانجا، صفحه ۲۵۶ .
- Christian Rokovsky, **The "Professional Dangers"** -۱۶۴
of Power (1928), in C. Rakovsky : Selected Writings on
opposition in U.S.S.R. 1923-1930, edited by Gus Fagan,
Allison & Busby, London, 1980, P. 124 .
- ۱۶۵- همانجا، صفحه ۱۳۲ .
- ۱۶۶- همانجا، صفحه ۱۳۵ .
- ۱۶۷- همانجا، صفحه ۱۳۶ .
- ۱۶۸- همانجا، صفحه ۱۳۰ .
- ۱۶۹- «اگر در زمان انقلاب فرانسه، اتومبیل وجود داشت، پدیده‌ای به نام «حرمسرای
متحرک» نیز پدید می‌آید، پدیده‌ای که بنا به قول رفیق سوسنوفسکی نقش بسیار پراهمیتی در
ایجاد ایدئولوژی بوروکراسی شوراهای و حزب ما بازی کرده است. (همانجا، صفحه ۱۲۸).
- ۱۷۰- مارکس، نوشته‌های اقتصادی ۶۴-۱۸۶۱، صفحه ۴۱۳ .
- Stalin , "Economic Problems of Socialism in The U.S.S.R., -۱۷۱
(1952) in : **The Essential Stalin : Major Theoretical writings 1905-**
1952, edited by Bruce Franklin, Croom Hel , London, 1973, P. 457-8.
- ۱۷۲- همانجا ، صفحه ۴۵۸ .
- ۱۷۳- همانجا ، صفحه ۴۶۵ .
- ۱۷۴- همانجا ، صفحه ۴۶۶ .
- ۱۷۵- همانجا ، صفحه ۴۶۱ .
- ۱۷۶- همانجا ، صفحه ۴۶۲ .
- ۱۷۷- همانجا ، صفحه ۴۵۶ .
- ۱۷۸- همانجا ، صفحه ۴۶۷ - بر لغت "Essential" توسط خود استالین تأکید شده است.
- ۱۷۹- نخستین دور اصلاحات صنعتی، در زمان خروشچف در همان سال ۱۹۵۷ به مرحله‌ی اجرا
گذاشته شد.
- ۱۸۰- مقاله معروف لیبرمن در باره‌ی «برنامه، سود و جایزه» در روزنامه‌ی پراودای ۹ سپتامبر

۱۹۶۲ منتشر شد که به مدت چند سال موجب بحث‌های گسترده‌ای گردید. این بحث‌ها که حول محور این مسأله می‌چرخید که چگونه می‌توان مکانیسم‌های برنامه‌ریزی و کنترل را بهبود بخشید، مورد تأیید خروشچف و حزب قرار گرفت. پشتیبانی از نظرات لیبرمن، پس از افتادن خروشچف از قدرت در اکتبر ۱۹۶۴ باز هم ادامه یافت.

۱۸۱- بنا به اذعان آکادمیسین نمچینوف، رئیس شورای علوم اتحاد شوروی، در مقاله‌ی منتشره در پراودای ۲۱ سپتامبر ۱۹۶۲، مجموعه‌ی آنچه به بحث افزوده شد و آن را قدمی به پیش راند، در سال ۱۹۶۵ در ایتالیا به صورت کتابی زیر این عنوان چاپ شده است:

Liberman, Nemchinov, Trapeznikov e alti, **Piano, Profito nell'economia Sovietica**, a cura di Lisofoa, Edition Rivoniti, Roma, 1965.

روایت نمچینوف از نشست آوریل ۱۹۶۲ شورای آکادمی علوم شوروی در صفحه ۳۱ این کتاب آمده است.

۱۸۲- به عقیده آکادمیسین نمچینوف، گردهمایی آوریل ۱۹۶۲ تصمیم گرفت «از ابتکار خارکف پشتیبانی کند و این تجربیات را در همان راستا و با عطف توجه به ارائه‌ی انواع جدید فرآورده‌ها و بهره‌گیری از وسایل تولید مدرن گسترش دهد»

V. Nemchinov "obiettivo Pianificato e incentivo

Materiale " (a Proposito delle Proposte di Liberman)

صفحه ۳۱ کتاب، که در پانویس ۱۷۷ از آن نام برده شد.

۱۸۳- همانجا، صفحه ۳۰.

۱۸۴- همانجا، کلمات آخر نوشته برای آنکه تأثیر بیشتری بر خواننده داشته باشد، توسط نمچینوف با تأکید نوشته شده است.

۱۸۵- همانجا، صفحه ۲۹.

Moshe Lewin

۱۸۶- نقل قول شده در:

Stalinism and seeds of Soviet Reform : Debates of the 1960,^S

Pluto Press, London 1991, P. 148 .

V. Touradjev, Une Economie Dirigée

-۱۸۷

Edition de L'agence, Press Novesti, Moscow, 1967, PP. 142-3.

۱۸۸- لیبرمن، در کتاب یاد شده، در پانویس ۱۸۱، صفحه ۲۴

۱۸۹- در همان کتاب، مقاله‌ی

articolo di Liberman Per la Novosti , صفحه ۱۶۶

-۱۹۰

V. Nemchinov, "Gestione economica socialista e

Pianificazione della Produzion".

در همان کتاب، صفحه ۶۹

-۱۹۱- همانجا، صفحه ۷۲ .

-۱۹۲- همانجا، صفحه ۷۳ .

David Mandel, **Rabotyagi** : Prestroika and after viewd

-۱۹۳

from below.

مصاحبه با کارگران شوروی سابق - مجله مانتلی ریویو، ۱۹۹۴، صفحه ۳۶ . به نوشته‌ی دیوید مندل : «در بهار ۱۹۹۱ پتر در نوو چرکاسک به قتل رسید. او را سخت مضروب کردند و در خیابان رها ساختند تا بمیرد. در کیف همراه او مدارکی در باره‌ی حوادث سال ۱۹۶۲ پیدا شد. عاملان این قتل هنوز ناشناخته مانده اند. اما این مصاحبه‌ها (که در مجله فوق منعکس شده و لحنی انتقادی به گرباچف و یلتسین دارد) روشن می‌سازد که به احتمال زیاد، قتل انگیزه‌ی سیاسی داشته است. (همانجا، صفحه ۱۵)

۱۹۴- به لایحه‌ی شماره‌ی ۷۳۱ شورای وزیران، به ویژه پاراگراف ۹۵ تا ۱۰۴ که در کتاب :

La Reforme economique en URSS, Plan, stimulants,

initiative, Edition, de l'agence Press

Novosti, Moscow, 1965, PP. 178-9

آمده، مراجعه کنید

Michael Gorbachov, Democratization :

-۱۹۵

The Essence of Prestroika, The Essence of Socialism,

Novosti Press, Moscow, 1988 .

گروه‌های کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی با گردانندگان دستگاه‌های ارتباط جمعی، نهادهای ایدئولوژیک و اتحادیه‌های هنری - ۸ ژانویه ۱۹۸۸ - آژانس نووستی، چاپ مسکو، ۱۹۸۸ .

-۱۹۶- همانجا.

-۱۹۷- همانجا، صفحه ۱۱ .

Gavriel Popov, **Dangers of Democracy,**

-۱۹۸

New York review of Books, 16 August 1990.

-۱۹۹- دیوید مندل در کتاب یاد شده در بالا، صفحه ۱۲ .